

# داشو ديوانه



نویسنده: سوکومار ری

مترجم: فرید احمد کریمی





# یک دست برای کمک

نویسنده: پایال دار

مترجم: فرید احمد کریمی



سوہ ۴



سویه ۳

التعليم | education  
فوق | above  
الجميع | all

# یک دست برای کمک

PRATHAM BOOKS  
storyweaver



THE YALDA HAKIM FOUNDATION  
Educate-Empower-Inspire

نویسنده: پایال دار  
مترجم: فرید احمد کریمی





عزیز... خوب، خودت میفهمی کی هستی. و اینطور نیست که شما  
گاهی اوقات این نامه را ببینید.  
استاد به من گفت که من باید شما را رهنمایی کنم بخاطریکه شما در  
اینجا یک شاگرد جدید هستید. من نمی دانستم "رهنما" چیست،  
بنابراین، آن را در فرهنگ لغات (دیکشنری) جستجو کردم. به هر صورت،  
او چیزی در این مورد به من نگفته است.  
علی و گلاب و سوما و رنا وقتی از مکتب به خانه می رفتیم همیشه از  
من در مورد آن می پرسیدند. به آنها گفتم که نمی فهمم درباره چي  
چیزی صحبت می کنند، اما این درست نیست. چطور میتوانم نفهمم؟  
بین تو باعث شدی به دوستانم دروغ بگویم

با احترام،  
من











سلام مجدد،

مادر می گوید خیره دیدن به مردم خوب نیست، اما می بینم که همه به شما خیره می می بینند. آنها نیز به من خیره می شوند بخاطریکه من با شما سر و کار دارم و "رهنمای" شما باشم. چرا به مکتب ما آمدی؟ چرا نتوانستید در مکتب که قبلاً می رفتید ادامه دهید؟

میدانی دیروز چه اتفاقی رخ داد؟ گلاب، علی و دو نفر از دوستان شان از صنف هفتم بعد از مکتب من را در یک گوشه گرفتند تا در مورد تو پرسند. بکسم را گرفتند و پس ندادند. بعداً آن را پشت درخت ها کنار سرک انداختند و من مجبور شدم برای پس گرفتن آن در دامنه کوه پایین بیایم. پیراهنم پاره شده بود و مادرم از دستم قهر شده بود.

این ها همه تقصیر توست.

من







سلام،

من همیشه به آنها می گویم که هر چه می خواهند بدانند می توانند از شما بپرسند. چه فایده که از من بپرسند؟ من از کجا باید بدانم که شما چی دارید یا چطور کار می کند؟

راستش، نمی توانم بگویم که خودم کنجکاو نیستم یا همان سؤالات که دیگران از من می پرسند را ندارم. بلی، روز اول که به صنف آمدید متوجه آن شدم. دیدم چطور همه کارها را با یک دست انجام می دهید و چگونه دست چپ خود را هرگز تکان نمی دهید. در ابتدا نمی توانستم بگویم مشکل چیست. بعد، وقتی نزدیکتر شدم، دیدم که کدام چیز درست نیست. عجیب به نظر می رسید، مثل اینکه با پلاستیک یا چیزی پوشیده شده بود. بعد فکر کردم یک دست اسباب بازی است. مدت طول کشید تا بفهمم. همچنان، من دیدم که وقت نان چاشت چه اتفاق افتاد.

به امید دیدن،

من





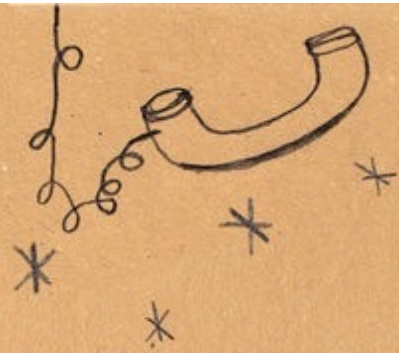


سلام،

کلانترین خواهرم، خواهر که در دهلی در رشته مهندسی تحصیل می کند، امروز تماس گرفت. به او گفتم: «یک دختر در صنف من است و او دست ساختگی دارد» و او گفت که این لغت درست آن «دست مصنوعی» است.

گوش کنید من به شما بعضی نصیحت ها دارم شما ممکن است جدید باشید، اما اگر می خواهید مردم دیگر به شما خیره نه بینند و در مورد شما صحبت نکنند، باید همیشه در یک گوشه ایستاد شوید. چرا با ما بازی نمی کنید؟ چرا به گاز خوردن نمی آید؟ همه گاز را خوش دارند. دو هفته گذشته است، و شما با خوشی می توانید خودتان بیابید. من قرار نیست برای همیشه متوجه شما باشم. گاهی نمی فهمم به شما چه بگویم.

من











سلام مجدد،  
بعد از اتفاق نان چاشت آن روز، من شما را تماشا می کردم. من  
صرف کنجکاو هستم. آیا داشتن یک دست عجیب است؟ آیا این فقط  
دست شماست یا کل بازو شما ساختگی، ببخشید، مصنوعی  
است؟

امروز، سوما، گلاب و و من با هم به مکتب رفتیم. آنها در حال انجام  
یک بازی بودند که به نام چالش یک دست بود. قانون آن طور بود که  
باید کارها را با یک دست انجام شوند. مانند بستن بکس یا بستن  
دکمه پیراهن.

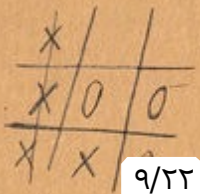




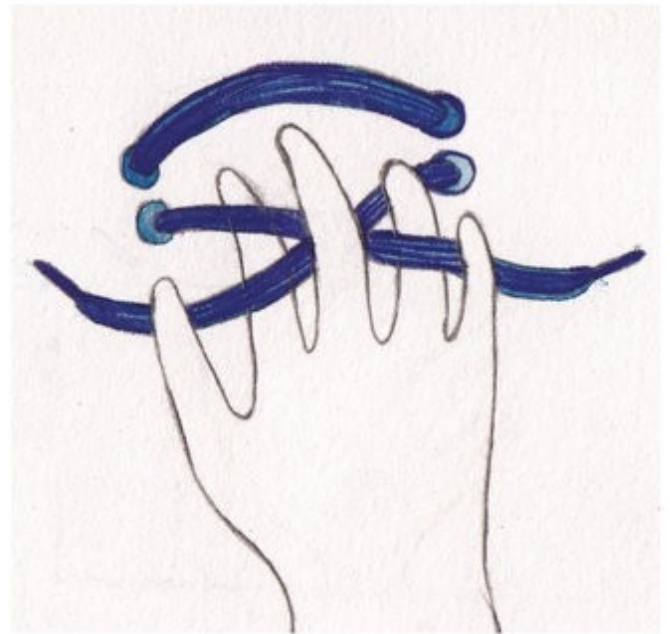


سوما نتوانست بند بوت هایش را بسته کند و آن را فراموش کرده بود و به زمین افتاد. کومه اش زخم شد. استاد آن را دید و با اینکه مقداری کریم ضد عفونی را به روی آن گذاشت، سوما را به خاطر بی احتیاطی سرزنش کرد و گفت: «شما نمی توانید با بند باز بوت در کوه بدوید. اگر هنگام رفتن به خانه یا چیزی دیگر به زمین بخورید چه اتفاقی می افتد؟»  
من فکر می کنم کلان ها بیش از حد نگران هستند.

با احترام  
من











سلام،

آیا می فهمید چی تصادف است؟ مثل زمانیکه که شما در مورد چیزی صحبت می کنید و همین اتفاق بعداً به شکل کاملاً تصادفی رخ می دهد.

در آخرین نامه ام از سوما و بند بوت ها گفتم و امروز دیدم که بند بوت ها خود را می بندید. وای، عالی بود! فکر می کنم تو این کار را سریعتر از من با دو دست انجام دادی. اگر دوست من می بودی، تو را به مسابقه بستن بند بوت دعوت می کردم. یا نی، شاید از شما بخواهم که به من یاد بدهید چگونه این کار را با یک دست انجام دهم. باید اعتراف کنم وقتیکه به خانه رسیدم کوشش کردم با یک دست بند بوت خود را بسته کنم. اما غیر ممکن است چگونه آن را انجام می دهید؟ شاید فردا از شما بپرسم

کنجکاو، من







سلام،

خوب، پس از آنچه که شما گفتید، من کوشش کردم بسیار کارها را تنها با یک دست انجام دهم، اما بسیار مشکل است! من هنوز نمی‌دانم چگونه این کار را انجام می‌دهید، مثل حمام کردن، پوشیدن لباس‌ها، بستن بکس. از آن روز در هنگام نان چاشت، متوجه شدم که شما باید بعضی کارها را متفاوت انجام دهید، اما اینطور نیست که تقریباً تمام کارهایی که ما انجام می‌دهیم، شما انجام ندهید.

گوش کنید، متاسفم بابت چیزیکه قبلاً گفتم... در مورد بازی کردن با ما. من فکر می‌کنم شما فقط احساس خجالتی می‌کردید. و همچنین در مورد آمدن به گاز. من کوشش کردم و اگر آن را با دو دست نگیرید، به سختی می‌توان تعادل خود را حفظ کنید. اما شما در ورزشگاه جنگل عالی هستید، حتی اگر از میله‌ها آویزان نشوید، و می‌توانید خیلی سریع بدوید، حتی سریع‌تر از علی که مقام اول را در روز ورزش برد.

خداحافظ، من







سلام!

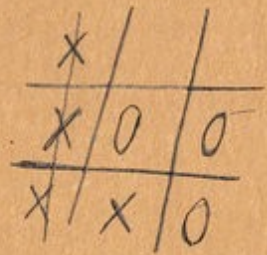
آن فیلم واقعا خنده دار بود، نبود؟ آنقدر خندیدم که گرده های من درد گرفت و گویا گریه می کردم. من همیشه خوش دارم وقتی که در مکتب فیلم نشان می دهند. یعنی صنف نیست.

آخرین بار، قبل از اینکه شما به مکتب ما بیایید، آنها این فیلم را در مورد یک چوچه ببر که گم شده بود نشان دادند. خیلی ترسناک بود، بیشتر به این دلیل که یک داستان واقعی بود. بعداً یک شخص آن را پیدا کرد و توانست آن را به خانواده اش بازگرداند. چنین داستان های واقعی را مستند می نامند، آیا می دانستید؟ چوچه ببرها بسیار ناز هستند، همین طور نیست؟

پارسال نزدیک خانه ما یک چوچه سگ بود. خیلی هم ناز بود، اما بزرگ شد و بعد دیگر آنقدر ناز نبود.

حالا باید برم!

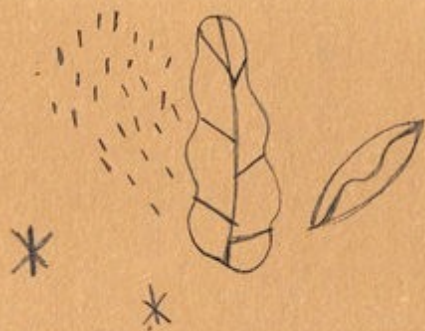
من





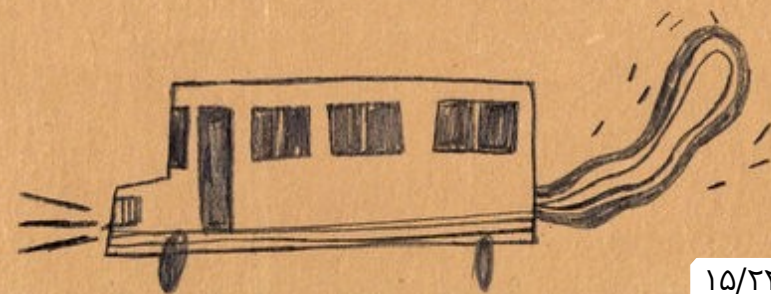






سلام، سلام!  
آیا می دانستید؟ وقتی شما را در ملی بس دیدم خیلی تعجب  
کردم. نمی دانستم پدرم در همان جا کار می کند که پدر شما کار  
می کند! اما من خیلی خوشحال هستم که برای چکر دفتر آمدید، زیرا  
پارسیال که ما را بردند، هیچ طفل هم سن و سال من نبود و من  
واقعاً خسته شدم.  
خوب، من واقعاً خسته هستم، پس حالا می روم. فردا در مکتب می  
بینمت.

من





سلام،

فکر می‌کنم باید به شما هشدار بدهم، آقای مدیر هر وقت روز سالانه فرا می‌رسد کمی عصبانی می‌شود. او ممکن است سر شما فریاد بزند - او سر همه فریاد می‌زند - پس آن را به خود نگیرید. مادرم می‌گوید که او تحت فشار زیادی است، زیرا عملکرد روز سالانه ما به او منعکس می‌شود.

من مطمئن نیستم که این به چه معناست، اما او به نظرم استرس دارد. موهایش را دیدی؟ گویا به سیم برق دست زده و برق گرفته اش! اگرچه من فکر می‌کنم صمیم بسیار بد بود که بچه را روی چوکی خود نشانند.

خوب، من حالا می‌روم قبل از اینکه او مرا در حال نوشتن این نامه گیر کند!  
من











سلام،

دست جدیدت خیلی خوب است. بدون توهین، اما قدیمی کمی خسته کن بود. صرف... بود. جدید مانند جادو است و می توانی انگشتان خود را حرکت دهید و با آن محکم بیگیرید! امیدوارم از اینکه من خواستم دست بدهم ناراحت نشده باشید. قبل از اینکه فکر کنم گفتم.

شاید فردا بتوانیم آزمایش هایی انجام دهیم تا بفهمیم که آیا می توانی با آن چیزهایی را بلند کنی یا خیر.

اوه! من تازه متوجه شدم، دو نامه آخری که برای شما نوشتم، اصلاً به دست مصنوعی شما اشاره نکردم. گویا همه چیز را فراموش کرده بودم و می خواستم خیلی چیزهای دیگر را به شما بگویم. نکته خنده دار این است که من دیگر در مورد دست شما کنجکاو نیستم. نمی دانم چرا.

دوست شما،

من





## امتحان دوست سنج

چقدر در کمک به افراد خوب هستید؟ برای پیدا کردن این موضوع در مسابقه دوست سنج ما شرکت کنید!

۱. استاد شما از شما می خواهد که به شاگرد جدید چهار اطراف مکتب را نشان دهید. چه احساسی دارید؟

الف. فوق العاده! یک دوست تازه!

ب. چرا خودشان نمی توانند مسائل را بفهمند؟

ج. اوه اوه...

ب. دختر در صنف شما لنگان لنگا راه می رود. متباقی به او می خندند. چه کار میکنید؟

الف. هیچ چیز - به شما مربوط نیست.

ب. به او دختر بگویید که آنها را نادیده بگیرد - آنها سبک هستند.

ج. از همصنفی های خود بخواهید تصور کنند که آیا با هم تفاوت دارند یا خیر.



**۳. همصنفی جدید شما با درس هایش مشکل دارد. چه کاری می توانید بکنید؟**

- الف. به شاگرد لایق بگویید که یادداشت هایش را به او دهد.
- ب. به معلم بگویید - این وظیفه اوست که به او کمک کند.
- ج. از او بپرسید که آیا می توانید در کارش به او کمک کنید.

**۴. دختر جدید صنف نسبتاً خجالتی است. او با کسی سرو کار ندارد چی کاری می توانید بکنید؟**

- الف. بگذارید باشد - وقتی آماده شد اشتراک خواهد شد.
- ب. با او تماس بگیرید و او را مجبور کنید در بازی ها شرکت کند.
- ج. بروید کنارش بنشینید - شاید صحبت را شروع کند.





**نمره خود را بگیرید**

سوال ۱

الف - ۱، ب - ۲، ج - ۳

سوال ۲

الف - ۱، ب - ۲، ج - ۳

سوال ۳

الف - ۱، ب - ۲، ج - ۳

سوال ۴

الف - ۱، ب - ۲، ج - ۳

**حالی نمره خود را جمع کنید**





### ۲-۶ نمره:

شما ذاتاً یک دوست هستید، همیشه آماده کمک کردن هستید. شما منتظر نیستید تا مردم درخواست کمک کنند - شما در هر حال آنجا هستید و منتظر هستید تا آن را به آنها دست کمک بدهید.

### ۷-۹ نمره:

شما شخص مستقل هستید و احساس می کنید که مردم نیز باید مستقل باشند. اما این به این معنا نیست که شما اهمیت نمی دهید - فقط نمی خواهید کسی را مجبور کنید.

### ۱۰-۱۲ نمره:

شما ممکن است کمی خجالتی باشید، اما شما مهربان هستید. شما هر کار که می توانید به طور غیرمستقیم برای کمک به دیگران و ایجاد احساس راحت در آنها انجام دهید.



## سوالات رهنمودی

۱. دیدگاه و نظر نویسنده چطور نسبت به دختر جدید در طول زمان تغییر می کند؟ به نظر شما چرا تغییر کرد؟
۲. بر اساس آنچه که خواندید، فکر می کنید دختر جدید چی نوع احساسات را در مکتب تجربه می کرد؟
۳. «مردم خیلی بیشتر از ناتوانی های خود تواند دارند.» آیا می توانید نمونه های این را در این داستان بیابید که این گفته را ثابت کند؟ آیا شنیده اید یا دیده اید که افراد دارای معلولیت در زمینه های مختلف مانند ورزش، هنر و غیره غالب شده باشند؟
۴. اگر یک فرد با دست مصنوعی در مکتب شما وجود داشته باشد چگونه رفتار می کنید؟ آیا رفتار مشابه یا متفاوت با اطفال این داستان دارید؟
۵. سبک نگارش این داستان چی اندازه بی نظیر است (متفاوت با داستان های دیگر)؟ آیا نحوه نگارش این داستان را خوش دارید؟